

عليا حضرت سرورسلطان (سراج الخواتين)

زنى آهنين اراده و مصمم



علياحضرت سراج الخواتين ،مادرشاه امان الله

علياحضرت سرورسلطان (سراج الخواتين) مادرشاه امان الله خان، يکى از دختران شاغاسى شيردلخان، بود. شاغاسى شيردلخان، صاحب پنج دختر و هشت پسر بود. دختر اولش تاجور سلطان نام داشت، که در عقد نکاح سردار محمدعليخان محمدزائى بود. پسران او محمدیونس خان سابق نایب الحکومه قندهار و محمدوليخان بودند. دختر دوم، سرورسلطان، خانم اميرحبيب الله (علياحضرت) و دختر سوم بی بی همدم، نامزد شهزاده عبدالله جان، وليعهد اميرشير عليخان و دختر چهارم بی بی خاورجان و پنجم بی بی زينب جان نام داشتند.

پسران شاغاسى شيردلخان، عبارت بودند از: خوشدلخان (لوى ناب) محمد اکرم خان، محمد عمر خان (حاکم اعلى فراه)، محمد علم خان (حاکم لوگر، پل علم محتملاً از ساخته های او باشد)، محمد عمر خان (کرنيل، ياور علياحضرت مادر امان الله خان) سکندر خان (والى قندهار)، سلطان عليخان، محمدعلى خان، و محمدیوسف خان - در ۲۷ شعبان ۱۲۹۷ هجرى در شاه برج نورزى قندهار در جنگ دوم با انگليسيها شهيد شد. - (معصوم هوتک، کندهارى ورونه، ۲۱۱)

بر طبق ضبط آقای هوتک، سرورسلطان، در سال ۱۸۷۴ متولد شده بود و در پانزده سالگى به ازدواج سردار حبيب الله خان (بعد ها امير) درآمد. سرورسلطان (علياحضرت) هم به سبب اينکه ملکه رسمى افغانستان و هم مادرشاه امان الله بود، بيش از ساير زنان امير شهيد معروف و زبانزد است. يگفته جمهور مورخان و نويسندگانى که علياحضرت را ديده و در موردش نوشته اند، وى زنى شجاع، سرسخت و مصمم بوده و در تربيت شهزاده امان الله خان براى رسيدن به سلطنت از هيچگونه تلاش دريغ نورزید تا به اين آرزوى خود رسيد.

بقول مرحوم عزيزالدين پوپلزائى، مورخ و خطاط معروف افغانستان، "عليا حضرت، والده امان الله خان و بينظير سلطان بيگم، جدۀ شاه، در جهت پرورش روحى امان الله بجانب بزرگ منشى، و شريعت شعارى و عدالت پسندى و دوستى و جلب قلوب طبقات جامعه کوشش هاى مزيد نموده اند و هر دو تن (مادر و دختر) سلسله نسب بزرگ داشتند." (وکيلى و پوپلزائى، سفرهاى امان الله خان، ص ۲۲۹)

عليا حضرت زنى آهنين اراده بود که توانست در مقابل تمام مشکلات سياسى و اجتماعى داخل دربار مقاومت کند، زيرا در تربيت فرزندش هدفى بزرگ داشت و ميخواست که او را به مدارج عالى برساند و او پله هاى ترقى را بپيمايد. بدین سبب

ملکه برای رسیدن به هدف خود امان الله را به شیوه افغانی تربیت نمود و هر سال او را نزد اقوام خود به قندهار میفرستاد تا با بزرگان قندهار در تماس باشد و از شجاعت و کرم افغانی بیاموزد.

علیا حضرت یا به قولی «این عقاب پیر» در تربیت و طرز تفکر امان الله خان تأثیر و نفوذ موثر داشت و پسرش را برای سلطنت تربیت و آماده میکرد. شجاعت علیاحضرت از این حکایت برملا میشود که: باری آخت السراج، در باغ چهلستون دعوت مجلی برپا نموده و در آن زنان و دختران رجال معتبر و معروف پایتخت را دعوت کرده بود. وقتی همه زنان دعوت شده به قصر حاضر شدند، امیرحبیب الله نیز در آن دعوت شرکت ورزید تا مهمانان را از نزدیک ببیند و احتمالاً کسی را از آن میان ببیند و به حرم وسیع خود بیفزاید. در این هنگام به علیا حضرت اطلاع میرسد که آخت السراج (خواهر امیر) در قصر چهلستون محفل بزرگی برگزار کرده، و امیر هم در آن شرکت دارد. پس علیاحضرت با سرعت خود را به قصر میرساند و ناگاه داخل قصر میشود و بسوی آخت السراج که در پهلوئی امیر ایستاده بود، پیش میرود و چون به او نزدیک میشود، سیلی محکمی بر روی آخت السراج حواله میکند، مگر آخت السراج روی خود را بسرعت عقب میکشد و سیلی بر روی امیر میخورد. صدای دست علیاحضرت بر روی امیر را همه می شنوند. از مشاهده این صحنه مهمانان بخنده می افتند و میگویند: «عیش امیر به غیش تبدیل شد.» امیر از این برخورد علیاحضرت برافروخته میشود، فوراً به کابل باز میگردد و در نیمه شب، قاضی را خواسته و علیا حضرت را طلاق میدهد. وقتی سردار محمدآصف خان پدر سردار احمدشاه خان و سردار محمدیوسف خان پدر نادرخان و برادران که صاحبین امیر حبیب الله خان بودند، از قضیه مطلع میشوند، سردار نصرالله خان را از قضیه آگاه و به اتفاق وی نزد امیر میروند و میگویند که: امیر با این کار خود تمام قوم بارکزیایی را علیه خود تحریک میکند و سلطنت خود را به آشوب میکشد، زیرا که طلاق کردن ملکه رسمی کشور، ابروی همه را می ریزد و باعث انتقام گیری میشود. اینست که امیرحبیب الله از کرده پشیمان میگردد، و طلاق نامه را پس گرفته پاره میکند، ولی دیگر علیا حضرت و پسرش شهزاده امان الله از چشم امیر می افتند. تهدید امیر، علیاحضرت را از تصمیم مبنی بر تربیت بزرگوارانه پسرش منصرف نساخت.

پس از این حادثه او شجاعانه تصمیم میگیرد و در صدد انتقام کشی از امیر می افتد، ابتدا دو دختر خود یعنی صفورا ملقب به (قمرالبنات) که گرچه دختر سکه او نبود ولی چون در کودکی مادرش فوت کرده بود و علیاحضرت او را مثل دختران خود پرورش داده و دوست میداشت) به شاه محمودخان و صفیه سلطان (سمرالسراج) را به شاه ولیخان می بخشد، و بدینسان خانواده صاحبان، نادرخان و برادرانش را در پستی بانی از فرزند خود شهزاده امان الله قرار میدهد. سپس محمود ولیخان را با دادن دختر مامای خود (عذرا سلطان بنت فقیر محمدخان شاغاسی) و شجاع الدوله خان فرشباشی ارگ را با دادن یکی از بستگان دیگر بخود نزدیک میکند تا حمایت خود را از امان الله خان دریغ نوزند و عندالموقع او را به سلطنت برسانند.

بدینسان علیاحضرت، گروه مؤثری را در دربار به خود وابسته میسازد و سپس در انتظار انتقام از امیرحبیب الله می نشیند. حادثه سوء قصد علیه امیر در شوربازار کابل و پیگرد قضیه توسط مستوفی الممالک انگشت اتهام را بسوی شهزاده امان الله نشانه میگیرد، و چون امیر راهی سفر لغمان بود، مجازات متهمین را به بازگشت خویش از لغمان موکول میکند. پس گروه علیاحضرت که امیر را همراهی میکردند، و مورد سوء ظن قرار داشتند، یک شب در بستر خواب به زندگی امیر پایان بخشیدند و هفت روز بعد امان الله خان به جای پدر بر تخت کابل تکیه زد. (روایت از آقای آصف آهنگ) بدینسان حادثه قتل امیر را برخی انتقام علیاحضرت از اثر توهینی دانسته اند که از جانب امیر نسبت به او روا داشته شده بود، ولی فراموش نباید کرد که امان الله خان علاوه بر تشویق مادرش برای آماده شدن به سلطنت، از سوی محمود طرزی، ژورنالیست و سیاستمدار مدبر نیز مورد تشویق و تلقین برای آزادی قرار میگرفت. تلقینات طرزی بر ارزش آزادی و استقلال سیاسی، امان الله خان را عاشق بیقرار استقلال وطن از زیر سلطه استعمار ساخته بود. مشروطه خواهان و در رأس همه محمود طرزی از همان نخستین روز تاسیس جنبش مشروطیت، استقلال کامل افغانستان را در سرلوحه مرامی خود قرار داده بودند و امیرحبیب الله خان را یگانه مانع حصول استقلال میدانستند، و برای رسیدن به این مقصود، باید این مانع را از سر راه خود پس میکردند، چنانکه در یک فرصت مناسب پیش کردند و زمینه برای فراز آمدن شاه امان الله بر تخت سلطنت فراهم گردید. چنانکه شاه امان الله در همان روز تاج پوشی خود خطاب به حاضرین گفت:

من این تاج را بشرط استرداد استقلال افغانستان بسرمیگذارم و تا برای مادروطن لباس آزادی و استقلال را تهیه نکنم، خود را پادشاه افغانستان نخواهم شمرد.

بقول شاهدخت هندیه جان (دختر شاه امان الله) پس از بقدرت رسیدن امان الله خان، علیاحضرت در نظر داشت تا وزارت داخله را به او واگذار کنند، مگر شاه امان الله به بسیار مشکل توانست مادر را از اینکار منصرف و بجای او شاغاسی علی احمدخان (شوهر سراج البنات) را بدان سمت مقرر کند.

باری در هنگام سفر شاه امان الله به اروپا در منطقه پروان و کاپیسا امنیت مختل شد و مردم بشکایت برخاستند. علیا حضرت همینکه از موضوع مطلع گردید، فوراً به محمود ولیخان وکیل مقام سلطنت توصیه کرد تا به رفع شکایات بپردازد. محمود ولیخان والی پروان را تبدیل و بجای او محمدامان خان سابق حکمران سمت شمالی را که اکنون حاکم کلان دایزنگی بود، بحیث والی پروان مقرر کرد. اما علیاحضرت به این تغییر و تبدل قناعت نکرده خود برای شنیدن شکایت

مردم در ماه ثور ۱۳۰۷ شمسی بسواری موتر همراه با برادر خود کرنیل محمد عمر خان شاغاسی به پروان رفت و از والی خواست تا مردم وریش سفیدان منطقه را برای مذاکره با خود احواضر کند. خوانین پروان و کاپیسا در محل جبل السراج جمع شدند و به احترام ورود علیا حضرت، مبلغ ده هزار افغانی تقدیم نمودند. علیاحضرت از مردم تشکر نمود و آن پول را واپس بخود مردم بخشید و گفت: دولت از شما امنیت میخواهد و شما از دولت عدالت بخواهید. او علاوه کرد که پسر من بخاطر بهبود حال شما مردم افغانستان این همه سفر طولانی را بر خود هموار کرده تا از کشورهای غنی جهان کمک بگیرد و وطن ما و شما را آباد کند. او برای خود هیچ چیزی نمیخواهد فقط آرامی ملت را میخواهد. بزرگان پروان گفتند: همانطور که امیر صاحب شهید ما را در همینجا (جبل السراج) فرزند خطاب فرمودند، ما همه فرزندان شما مادر بزرگ خود هستیم و در انجام فرمایشات شما حاضریم. علیاحضرت گفت: مرجع شکایت و عرایض شما دفتر تنظیمه خود من است و اینک پیش از اینکه شما به بکابل سرگردان شوید، من خود به جبل السراج آمده ام و سوال میکنم که شکایات شما از چه قرار است؟ کدام حاکم و مامور حکومت در حق شما ظلم کرده تا خودم از او بازخواست کنم. شما باید اشخاص مضر و مخل امنیت را معرفی کنید. پس از این گفتار و دیدار، اهالی شمالی خوشحال و دیگر امنیت در آن منطقه بحال عادی برگشت. (سفرهای غازی امان الله شاه، پوپلزایی، ص ۲۱۹-۲۲۱)

دکتر اکرم عثمان در موردی مینویسد: «سرور سلطان (علیاحضرت) از چهره های درخشان تاریخ معاصر افغانستان است. او اولین زنی است که نخستین بار در نیم قرن اخیر برای احقاق حقوق و آزادی زنان افغانستان پیکار و مجاهدت کرده است.» دکتر اکرم عثمان می افزاید: «مادر شاه امان الله، سرور سلطان که زنی دانشمند و کاردار بود و همیشه در تنظیم نقشه ها و طرح های پسرش سهمی به سزا داشت، مستقیماً در تربیت و تعلیم زنان مملکت دخالت داشت، چنانکه در نخستین سالهای تاسیس مدارس دخترانه به همت و توجه این زن ۱۵۰ دانش آموز دختر مشغول تحصیل بودند و از آن بعد این رقم فزونی یافت. و با احداث مکاتب دخترانه در ولایات و شهرها تعداد قابل توجهی دختر وزن به فراگرفتن دانش مشغول شدند.» (غازی امان الله خان دافغانستان دخیلواکی ستوری، ۱۳۸۴، ص ۱۱۴)

علیا حضرت مادر شاه باری به سید عالم خان پادشاه بخارا در سال ۱۹۱۹ نوشته بود: «دشمنان ما از اختلافات خانوادگی ما سود زیادی می برند. آن ها دولت های اسلامی را یکی پس از دیگری سرنگون می کنند و مسلمانان کشورهای مختلف، پس از افتادن به چنگ شان خشک می شوند.» (مقاله امیر امان الله و آسیای میانه شوروی، ترجمه عزیز اربانفر) یکی از کارهای خیریه علیا حضرت مادر امان الله خان، اعمار مجدد مسجد شاه دوشمشیره بشکل موجوده آن در کابل است. این مسجد بعد از آنکه کابل اسلام را پذیرفت (نیمه قرن سوم هجری) اعمار شده و بار دوم در عهد همایون پسر بابر در نیمه قرن شانزدهم میلادی و بار سوم به خواهش علیاحضرت سرور سلطان در آغاز ربع دوم قرن بیستم از دارایی شخصی اش بشکل امروزی آن اعمار گردید و به مسجد شاه دوشمشیره معروف گشت.



علیاحضرت سرور سلطان (سراج الخواتین) در وسط دخترانش

از راست به چپ: سایره سلطان (سراج البنات) خاتم والی علی احمدخان، رضیه سلطان (نورالسراج) خاتم سردار محمدحسنخان، صفورا (قمر البنات) خاتم شاه محمودخان، صفیه سلطان (سمرالسراج) خاتم شاه ولیخان

علیاحضرت علاوه از شاه امان الله یک پسر دیگر بنام شهزاده عبیدالله و سه دختر بنامهای ساراسلطان (ملقب به سراج البنات)، صفیه سلطان ملقب به (سمرالسراج) و رضیه سلطان ملقب به (نورالسراج) داشت که در نکاح شخصیت های بزرگ دولتی مانند: سردار شاولیخان و سردار محمدحسن خان مصاحب و والی علی احمدخان درآمده بودند.

علیا حضرت در تقرر و حمایت رجال منسوب به طایفه بارکزائی در دولت امانی نقش بسیار چشمگیر داشت. بعد از سقوط دولت امانی و رفتن به قندهار بازم سعی کرد تا مردم را بدور پسرش گرد آورد و به این منظور شخصاً خانه های سران اقوام و منتفذین و سادات قندهار میرفت و از آنها وعده کمک به پسرش میگرفت. ربه تالی ستوارت گزارش میدهد که "در قندهار علیاحضرت مادر امان الله خان مانند آب جو پول مصرف میکرد و خطابه های آتشین ایراد مینمود." (آتش در افغانستان، ص ۹۷) ولی نمیگوید که علیاحضرت، این خطابه های آتشین را در محضر کدام مردان یا زنان ایراد

می کرد، زیرا در آن زمان امکان تجمع مردان و زنان در یک محل برای سخنرانی معمول نبود. البته شکی نیست که علیاحضرت به خانه های خوانین و سران اقوام قندهار میرفت و دلایل خود را با آنان در میان می گذاشت و به آنها می گفت که در مقابله بال لشکر سقاوی برخیزند و نگذارند که طعنه و بیغور بزرگ تاریخی به نام قندهاریان ثبت شود و روزی به فرزندان قندهاری کسی این طعنه را بدهد که: چگونه شما قندهاریان باشم که های بلند از غرور و شجاعت خود از دست سقاویان کوه دامن شکست خورده تسلیم آنها شده بودید؟ چنانکه علیاحضرت پیش بینی کرده بود، سه ماه بعد روز ۳ جون ۱۹۲۹ شهر قندهار توسط لشکر سقاوی سقوط نمود و نه تنها هیچکس از مردم شهر مقاومتی از خود نشان نداد بلکه حتی یک پای لوچ مغرور و چاقوکش هم در کوچه های قندهار جرئت نکرد ظاهر شود. سپس لشکر سقاوی به غارت خانه های خوانین سران اقوام پرداخت و هر چه از دست شان پوره بود در حق مردم نامدار قندهار روا داشتند و تعدادی را هم به جرم تائید فتوای ملایان قندهاری بر ضد بچه سقاو دستگیر کردند و با زنجیر زولانه یکجا با والی علی احمدخان، با خود به کابل بردند و در آنجا به توپ پراندند.

ریه تالی استوارت اشاره میکند که علیاحضرت "به شورش شینواریهای اهمیت زیاد قایل نبود، زیرا در آن وقت تهدید بزرگ محسوب نمیگردید، مگر موضوع حبیب الله باعث اندیشه شده بود. علیاحضرت جلب عساکر ترخیص شده را خواست و هشت نفری را تقاضا کرد که چند سال قبل باعث شورش در قندهار شده بود." (آتش در افغانستان، ص ۹۷) به نظر میرسد که این بخش نظریات علیاحضرت مربوط به دوره اغتشاش بچه سقاوست که وی به دولت امانی مشورت میداد تا به احضار احتیاط دست یازیده شود. در هر حال، بزودی قوای ده هزار نفری از مردم قندهار و فراه و هلمند گرد آورده شد و این قوا به عزم فتح کابل بسوی غزنی به حرکت افتادند، مگر بر اثر دسایس انگلیس این قوا کاری از پیش برده نتوانستند و دوباره از غزنی برگشتند و شاه امان الله نیز عزم خروج از کشور گرفت. علیاحضرت نیز با پسران و یکی دو دخترش با شاه امان الله ابتدا به ایتالیا رفت و بعد نزد پسر دیگر خود شهزاده عبیدالله جان که در ترکیه زندگی میکرد رفت و سرانجام در ترکیه چشم از جهان پوشید. و بقول شهزاده احسان الله د افغانستان، جسدش در گورستان شهدای ارشد نظامی موسوم به «ایدرنی کبی» در استانبول بخاک سپرده شد. روانش شاد و یادش گرمی باد.

علیاحضرت سرور سلطان در هنگامی که شاه امان الله به سفر اروپا رفته بود، نامه ای برای پسرش فرستاد و در آن تمناو درد مهجوری را از فراق پسر ابراز کرده بود، شایق جمال افندی آن نامه را به نظم کشیده بود و در مجله آئینه عرفان به چاپ رسانید. در کتاب سفرهای غازی شاه امان الله نیز باز تاب یافته و جادارد آنرا اینجا با هم بخوانیم :

نورچشم رشید امان الله	بادعمرت مزید امان الله
ای گل بوستان مادر خود	ای عزیز دل برادر خود
ای بهار نشاط و فرحت من	ای گل گلشن سعادت من
ای قدت نخل آرزوی وطن	ای وجود تو آبروی وطن
ای وجود تو باعث راحت	ای حیات من و همه ملت
ای ز هجر تو عالمی بیتاب	ای بیاد تو دیده ها پر آب
ای بدل از همه توشیرین تر	ای فدای تو هستی مادر
مادرت از فراق بیتابست	بیخورو بیقرار و بیخوابست
روزم از دوری تو گشت سیاه	حال ما را فراق کرده تباہ
در گرفتیم ز آتش دوری	مردم از درد و داغ مهجوری
تا تورفتی به ملک اروپا	رفته باتو توان و طاقت ما
نورچشم رشید امان الله	بادعمرت مزید امان الله
ایگل بوستان مادر خود	ای عزیز دل برادر خود
ای بهار نشاط و فرحت من	ای گل گلشن سعادت من
ای قدت نخل آرزوی وطن	ای وجود تو آبروی وطن
ای وجود تو باعث راحت	ای حیات من و همه ملت
عکسهای تو مینهم در پیش	چهره ات دیده میروم از خویش
نورچشمان چرا نمی آیی؟	تا بیاید به دیده بینایی
در فراق تو مردن آسانست	حیف یادت بدیده پنهانست
نه توتنها عزیز پیش منی	شرف و آبروی این وطنی
ملت از دوریت بجان آمد	عالمی را بلب فغان آمد
ایخوش آندم که در وطن باشی	زینت و زیب انجمن باشی
نیستی یک نفس فراموشم	به دعای سرتو می کوشم...

هر کجا نید در امان باشید

همگی عاقبت نشان باشید

(پوپلزائی ، سفرهای امان الله خان به اروپا، نامه مادر شاه به پسرش (۲۳۱)